یک قافله از نور فراتر

از منظر آب روشنا تر

یک قافله بیدارتر از صبح

از هر چه طلوع باصفاتر

یک قافله برگزیده ای که

در زمره عشق مصطفاتر

آنقدر رها شده زهستی

از زلف نسیم هم رها تر

یک قافله در مسیر قبله

اما جهتش قبله نما تر

هفتاد و دو جام در کف دست

از یکدگرند مبتلا تر

رویاتر از آنچه خواب دیدند

اما به حقیقت آشنا تر

یک قافله از قبیله لا

یک قافله از عالم بالا

یک قافله آیه های تطهیر

مصداق شرابهم طهورا

یک قافله بالاتر از عیسی

یک قافله مریم و صفورا

یک قافله از تبار مجنون

یک قافله از دیار لیلا

یک قافله ی پر از اجابت

مانوس تر از نماز شب ها

یک قافله از مهریه آب

یک قافله بچه های زهرا

یک قافله غنچه های تشنه

یک قافله دور و بر سقا

این قافله آمد و اذان داد

این قافله در نماز جان داد

این قافله را پیاده کرد و

یک یک به ملائکه نشان داد

نیت که نمود عرش لرزید

تکبیر که گفت عشق جان داد

جنات و هر آنچه در بهشت است

بر قاطبه فرشتگان داد

دیدند که سر به سجده برد و

هفتاد و دو سر به آسمان داد

آنگاه نشست و گریه کرد و

هی آب به دست کودکان داد

پس دست تمام کودکان را

در دست عموی مهربان داد

فرمود شما فصل بهارید

پس گریه برای هم ببارید

فرمود خیام کودکان را

در بین خیام ما گذارید

دور و بر خیمه خار صحراست

باید همه جا لاله بکارید

عباس پناه همه ماست

باید به عمو پنا آرید

پس غصه برای چیست وقتی

تا کوفه و شام عمه دارید

جان من و جان این سه ساله

تنهاش مبادا بگذارید

**رحمان نوازنی**

... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ...

در دلش درد بی دوا عمه

در گلو بغض بی صدا عمه

که رسیده به کربلا عمه

همه سرها به زیر تا  عمه

می گذارد قدم کجا زینب

پرده از محملش که بگشاید

صف به صف از فرشته می آید

همه چشم انتظار،او باید

آید اینجا جلوس فرماید

پشت پرده پر از دعا عمه

اکبر عطر و گلاب می گیرد

بچه را از رباب می گیرد

رونق از آفتاب می گیرد

تا عمو جان رکاب می گیرد

هست در اوج کبریا عمه

حال اینجا کلافه اش کرده است

چند معجر اضافه آورده است

در دل خویش روضه پرورده است

جگرش خون و سینه پر درد است

جگرش بر نینوا عمه

چنگ زد دامن برادر را

بوسه ای زد دوباره حنجر را

و نشان داد سمت دیگر را

نخلها را نه،حجم شکر را

ناله می زد ز کربلا عمه

همه جا تیر هست و شمشیر است

قمزه هست و صدای تکبیر است

چقدر آنطرف کمانگیر است

تو بگو آن سه شعبه هم تیر است

گفت از جمع عمه ها عمه

وای بر من رباب رفت از حال

وای بر من از اینهمه اطفال

وای از آن جماعت خوشحال

وای از تلٍّ و وای از گودال

همه بر سر زدند با عمه

زخم آورده بر جگر بزند

بر علمدارمان نظر بزند

با لب تیغ با تبر بزند

سنگ آورده بیشتر بزند

بی تو افتاده در قفا عمه

بر سرت بی حساب می ریزند

بی حساب و کتاب میریزند

پیش چشم تو آب می ریزند

سرِ طفلِ رباب می ریزند

غرق در نوحه و نوا عمه

سر گودال گیر می افتی

بعد از آن به زیر می افتی

دست پیر و صغیر می افتی

نخ نما چون حصیر می افتی

چه کند پای بوریا عمه

بعد از تو به غیر شامی نیست

خواهرت هست جز حرامی نیست

بسته گفتم که احترامی نیست

آتش افتاده و خیامی نیست

چادرش زیر دست و پا عمه

**(حسن لطفی)**